

عالم و عابد

صاحب‌دلی به مدرسه آمد زخانقاه
بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود
تا اختیار کردی از آن این فریق را؟
گفت آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج
وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را

لیاقت و شایستگی

وقتی افتاد فتنه‌ای در شام
هرکس از گوشه‌ای فرا رفتند
روستازادگان دانشمند
به وزیری پادشا رفتند
پسران وزیر ناقص عقل
به گدایی به روستا رفتند

سخن سنجی

تا ندانی که سخن عین صواب است مگوی
و آن چه دانی که نه نیکوش جواب است، مگوی

بسپج سخن گفتن آن گاه کن
که دانی که در کار گیرد سخن

دوراندیشی

درختی که اکنون گرفته است پای
به نیروی شخصی برآید زجای
و گرهم چنان روزگاری هلی
به گردنش از بیخ برنگسلی
سرچشمه شاید گرفتن به بیل
چو پر شد نشاید گذشتن به پیل

عمل بیهوده

زمین شوره سنبل برنیارد
درو تخم و عمل ضایع مگردان
نکویی با بدان کردن چنان است
که بد کردن به جای نیک مردان

به کوشش: کبری محمودی

به روزی ده اعتماد داشتن

فراموش نکرد ایزد در آن حال
که بودی نطفه‌ای مدفون و مدهوش
روانت داد و طبع و عقل و ادراک
جمال و نطق و رأی و فکرت و هوش
ده انگشتت مرتب کرد برکف
دو بازویت مرکب ساخت بر دوش
کنون پنداری ای ناچیز همت
که خواهد کردنت روزی فراموش؟!

جمع اضداد

جور دشمن چه کند گر نکشد طالب دوست
گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به هم‌اند

از جهل تا تحمل

در خاک بیلقان برسیدم به عابدی
گفتم مرا به تربیت از جهل پاک کن
گفتا برو جو خاک تحمل کن ای فقیه
یا هرچه خوانده‌ای همه در زیر خاک کن

در ذم

الا تا نشنوی مدح سخن گوی
که اندک مایه نفعی از تو دارد
که گر روزی مرادش بر نیاری
دو صد چندان عیوبت بر شمارد

توانگری

حکما گفته‌اند: توانگری به قناعت، به از توانگری به
بضاعت
روده‌ی تنگ به یک نان تهی پر گردد
نعمت روی زمین پر نکند دیده‌ی تنگ

حفظ دوست

دوستی را که به عمری فراچنگ آرند، نشاید که به یک دم
بیازارند.
سنگی به چند سال شود لعل پاره‌ای
زندهار تا به یک نفسش نشکنی به سنگ

عالم کزبین

عام نادان پریشان روزگار
به زندانشمند ناپرهیزگار
کان به نابینایی از راه افتاد
وین دو چشمش بود و در چاه افتاد

شکر نعمت

نیافرید خدایت به خلق حاجتمند
به شکر نعمت حق در به روی خلق میند

خدا یا!

گر راه نمایی، همه عالم راه است
ور دست نگیری، همه عالم چاه است

قدرت اتحاد

نظر کن در این موی باریک سر
که باریک بین‌اند اهل نظر
چو تنهاست از رشته‌ای کمتر است
چو پر شد ز زنجیر محکم‌تر است

عبرت خوانی

حدیث پادشاهان عجم را
حکایت نامه‌ی ضحاک و جم را
بخواند هوشمند نیک‌فرجام
نشاید کرد ضایع خیره ایام
مگر کر خوی نیکان پند گیرند
وز انجام بدان عبرت پذیرند

توشه‌ی راه فردا

بکوش امروز تا گندم بپاشی
که فردا بر جوی قادر نباشی
تو خود بفرست برگ رفتن از پیش
که خویشان را نباشد جز غم خویش

پند شاه‌نامه‌ها

این که در شه‌نامه‌ها آورده‌اند
رستم و روبینه‌تن اسفندیار
تا بدانند این خداوندان ملک
از بسی خلق است دنیا‌یادگار



**ابوالقاسم
قلمسیاه
(۱۲۹۹)**

دبیر فیزیک، استاد دانشگاه، مؤلف
در یک خانواده‌ی متدین یزدی در
کرمان متولد شد. تحت تأثیر توصیه‌های
علی‌اصغر حکمت، به دانش‌سرای
مقدماتی رفت و معلم شد. چون زبته‌ی
اول بود، اجازه یافت به دانش‌سرای
عالی برود و لیسانس فیزیک بگیرد.
پس از ۱۵ سال دبیری، به فرانسه رفت
و دکتری فیزیک گرفت. در بازگشت،
به استادی دانشکده‌ی علوم رسید. وی
تا ۹۰ سالگی، با سازمان انرژی اتمی
ایران همکاری داشت. دکتر قلمسیاه
در سه زمینه‌ی آموزش، پژوهش و
تألیف کتاب‌های فیزیک خدمت کرده
است. از جمله هشت کتاب فیزیک
برای دبیرستان تألیف کرد که به مدت
۲۵ سال در مدارس تدریس می‌شد.
علاوه بر این، وی در برنامه‌ریزی فیزیک
و آموزش معلمان و ایجاد انگیزه در
آن‌ها، از اثرگذارترین استادان آموزش و
پرورش کشور است.